گفت‌وگوی «جوان» با برادر و همسر شهید مدافع امنیت سرگرد مرتضی کباری که ۸ مهر ۹۹ آسمانی شد

مثل اربابش بی‌سر شهید شد

■ شکوفه زمانی

چند سالی است که دشمنان تلاش می‌کنند در استان مرزی سیستان و بلوچستان ناامنی ایجاد کنند. از چند سال پیش که گروهک‌های سلفی اعلام وجود کردند و ضربات سختی هم از رزمندگان اسلام خوردند، تاکنون شهدای چندی تقدیم نظام و کشور شده است که شهیدان سرگرد مرتضی کباری، ستوان یکم سعید مهرجان و ستوان یکم حجت هراتی از پاسداران ناحیه مقاومت سپاه نیکشهر از تازه‌ترین شهدای این خطه هستند. این سه شهید والامقام هشتم مهر ۱۳۹۹ در سه راهی فنوج-بمپور-اسپکه مورد حمله یک خودروی ناشناس قرار گرفتند و به شهادت رسیدند. مراسم تشییع و تدفین این شهدای مدافع امنیت در گلزار شهدای زاهدان برگزار شد. به روایت فرمانده سپاه سلمان دو نفر از ضاربان این سه شهید والامقام که از اشرار معروف منطقه بودند به هلاکت رسیدند و تلاش برای دستگیری افراد دیگری که در این جنایت دخیل بودند ادامه دارد. برای آشنایی با زندگی و منش شهید مرتضی کباری یکی از شهدای این حادثه تروریستی به گفت‌وگو با مجید کباری برادر شهید و مهدیه جهان‌آبادی همسر شهید پرداختیم که از نظرتان می‌گذرد.

برادر شهید

کمی از خانواده خودتان بگویید و اینکه شهید فرزند چندم خانواده هستند؟

ما ساکن زاهدان هستیم. با خود شهید چهار برادر و چهار خواهر بودیم. آقامرتضی فرزند کوچک خانواده متولد ۳۰ شهریور ۶۶ بودند و بنده متولد ۶۴ هستم و دو سال از شهید بزرگ‌تر بودم. زادگاه شهید شهر سیب و سوران از استان سیستان و بلوچستان است. چون شغل پدر در نیروی انتظامی بود و به خاطر شغلش در مناطق محروم سیستان و بلوچستان خدمت داشت زادگاه شهید در این منطقه از بلوچستان بود. هم‌اکنون ۱۰ سالی است که پدر بازنشسته شده‌اند. مادرمان هم خانه‌دار هستند.

چطور خانواده‌ای داشتید که یک شهید در دامانش پرورش داد؟

پدرم یک کارمند ساده بود که همیشه سعی می‌کرد با نان حلال بچه‌هایش را بزرگ کند. مادرمان هم آدم مذهبی است. خدا را شکر چه برادرهایم و چه خواهرهایم همگی شاغل هستند و مسئولیت دارند. در حد معمولی زندگی می‌کنیم و محتاج کسی نیستیم. از زمانی هم که شهید استخدام سپاه شدند ما به مدت ۱۰ سال با یکدیگر همکار بودیم. البته شهید از بچه‌های اطلاعات ناحیه بودند.

با آنکه زمینه شغل نظامی در خانواده‌تان وجود داشت و با سختی‌های این شغل از نزدیک آشنایی داشتید چگونه شد که برادرتان شغل نظامی را انتخاب کردند؟

برادرم به سپاه و محیط آن علاقه داشت. در رشته کارشناسی حسابداری تحصیل می‌کرد ولی به خاطر علاقه‌اش به سپاه این رشته را رها کرد تا بتواند جذب سپاه شود. با آگاهی کامل وارد این عرصه شد. باید بگویم همه ارگان‌های نظامی و انتظامی انقلابی هستند اما شاکله سپاه طوری است که درخت انقلاب به ستون سپاه بسته شده است و شهید هم دوست داشت در چنین ارگانی مشغول شود. برای همین رشته خودش را رها کرد و با عشق و آگاهانه وارد سپاه شد.

به شهادت رسیدن برادرتان به چه صورت بود؟

روز سه‌شنبه ۸ مهر ساعت ۱۶ شهید به همراه دو نفر از همرزمانش به نام‌های حجت هراتی و سعید مهرجان در ۱۲۰ کیلومتری مقرشان به مأموریت رفته بودند که با هم به شهادت می‌رسند. مأموریت آنها سرکشی به پایگاه‌های خودی در نواحی سه راه فنوج-بمپور-اسپکه در نیکشهر بود که در برگشت از مأموریت تروریست‌ها ماشین آنها را به رگبار می‌بندند و هر سه به شهادت می‌رسند. آن‌قدر شدت رگبار زیاد بوده که صورت برادرم کامل از بین رفته بود و مانند اربابش سیدالشهدا(ع) اربا اربا به شهادت رسید. تروریست‌ها غالباً در کمین سپاهیان هستند و همه می‌دانند تمام شهدایی که از این منطقه به شهادت می‌رسند از سمت تروریست‌هایی است که معمولاً در کمین بچه‌های انقلابی بوده و هستند. باید بگوید آن‌قدر دشمنان ترسو هستند که حاضر نیستند روبه‌رو با بچه‌های ما وارد جنگ شوند. بلکه به صورت کمین در انتظار شهادت آنان به سر می‌برند. چون سیستان و بلوچستان نوار مرزی وسیعی دارد خیلی از این تروریست‌ها بعد از انجام عملیات ترور سریع از منطقه خارج شده و به سمت پاکستان و افغانستان پا به فرار می‌گذارند. اشرار چون تحت تعقیب هستند مدتی هم در کوه‌ها متواری می‌شوند تا سر فرصت بتوانند راحت‌تر فرار کنند.

از شاخصه‌های شهید به چه مواردی می‌توانید اشاره داشته باشید؟

شهید به چند چیز خیلی اهمیت می‌داد نه اینکه بگویید چون بنده برادرش هستم می‌گویم بلکه تمامی همرزمانش این صفات را در او دیده بودند. اخوی برای پدر و مادرمان فوق‌العاده احترام قائل بود. در هر حال و شرایطی که بود خودش را به آنها می‌رساند و دست و پای آنان را می‌بوسید. نکته بعدی این که شهید دائم‌الوضو بود و به جرئت می‌توانم بگویم که یک‌دفعه ایشان را بدون وضو ندیدم، حتی موقع شهادت هم وضو داشت. برادرم در هر شرایطی که قرار داشت به نماز اول وقت اهمیت می‌داد. اگر جایی می‌خواست برود و نزدیک وقت نماز بود صبر می‌کرد ابتدا نمازش را به‌جا بیاورد و بعد اقدام به رفتن می‌کرد.

شما هم برادر شهید بودید و هم همکارشان، چه خاطراتی قبل از شهادت آقامرتضی دارید؟

ایشان در نیکشهر خدمت می‌کرد و من در زاهدان بودم. بنده دوره عقیدتی را در آنجا سپری می‌کردم. دو روز قبل از حادثه با همکار مرتضی هم‌صحبت شدم. حرف‌هایمان به سمت ولایت و شهادت کشیده شد که همکار شهید به من گفت برادرت دائم‌الوضو است و در هر شرایطی که ما او را دیدیم وضو دارد. بعد نگاهی به من کرد و گفت آقامجید! به نظر من مرتضی ماندنی نیست! او که صددرصد شهید می‌شود و لقب برادر شهید برای شما می‌ماند.»

خاطره بعدی در زمان سربازی آقامرتضی است که برایمان تعریف کرده بودند. وقتی که ایشان در سال ۸۶ یا ۸۷ به عنوان دیده‌بان سرباز در پاسگاه مرزی بود در همجوار آن مرز ماشین‌های حمل بار با بار آب معدنی جابه‌جا می‌شدند. چند بسته آب معدنی هم به سربازان می‌دادند چون آنجا آب شرب مصرفی نداشتند ولی برادرم از آن آب‌ها مصرف نمی‌کرد و می‌گفت: «شاید صاحب این آب‌های معدنی راضی نباشد که رانندگان اینجا پخش می‌کنند. برای همین تا مسافتی طولانی می‌رفت و از رودخانه‌ای که فصلی آب داشت برای مصرف خودش استفاده می‌کرد. حتی تا مدتی برادرم به خاطر خوردن آن آب رودخانه مشکل معده داشت. برادرم در کنار کارش یک ورزشکار قابل هم بود. در رشته کشتی کار می‌کرد و استعداد فوق‌العاده‌ای داشت. حتی تا مسابقات استانی هم پیش رفته بود که در فینال بر اثر اصابت دست حریف به بینی‌اش و شکستگی آن، قهرمانی را کنار گذاشت ولی تمرینات را همچنان ادامه می‌داد. برای همین بیشتر جوانمردی برادرم از پهلوانی ایشان نشئت گرفته بود.

همسر شهید

چه سالی با شهید ازدواج کردید و حاصل زندگی مشترک‌تان چند فرزند است؟

ما در زاهدان از قبل با خانواده شهید همسایه بودیم. با آنکه خانواده شهید به خاطر مأموریت پدرشوهرم به سراوان رفتند ولی دوباره برگشتند و همسایه‌مان شدند. برای همین با خانواده شوهرم آشنایی کامل داشتم. آن‌قدر با این خانواده صمیمی بودیم که به فکر ازدواج با آقامرتضی نبودم. تا اینکه آقامرتضی در سن ۲۲ سالگی بنده را از خانواده خواستگاری کرد و ۹ سال با ایشان زندگی کردم. چون آقامرتضی دانشجوی دانشگاه افسری تهران بود دو سال اول زندگی مشترک را در تهران سپری کردیم. بعد از پایان دانشگاه ایشان ما را به زاهدان منتقل کرد. بعد از چند سال به خانه سازمانی‌های نیکشهر منتقل شدیم که با خانواده شهید و خانواده خودم ۵۰۰ کیلومتر فاصله داشت.

ماحصل زندگی مشترک با شهید چند فرزند است؟

سه فرزند به نام‌های محمدمهدی ۸ ساله، النا دو سال و ۹ ماهه و پسر کوچکم که یک‌سال و چهار ماهه است.

فکر می‌کردید روزی همسر شهید شوید؟

همسرم همیشه دنبال نماز شب بود، عاشق ولایت فقیه و عاشق خانواده و کشور بود. خیلی ولایی بود. همیشه دعایمان این بود که پنج‌نفری شهید شویم. همسایه‌های خانه سازمانی شهر کمان می‌گفتند: «این چه دعایی است که شما می‌کنید؟» ولی من می‌گفتم: «همسرم دوست دارد که عاقبت به‌خیری‌اش به شهادت ختم شود». بله آقایمان راه شهادت را انتخاب کرده بود ولی من فکر نمی‌کردم که به این زودی باشد و به این زودی دعایمان مستجاب شود. بنده به حرف سردار سلیمانی یقین داشتم که می‌گفت: «تا کسی شهید نباشد، شهید نمی‌شود. شرط شهید شدن، شهید بودن است. اگر امروز بوی شهید از رفتار و اخلاق کسی استشمام شد، شهادت نصیبش می‌شود.» واقعاً من از حرکات و رفتار همسرم می‌دیدم که پیش از شهادتش شهید بود. چون نحوه نماز خواندنش فرق می‌کرد، وقتی نماز می‌خواند و نمازش تمام می‌شد به او می‌گفتم: «کجایی آقا این همه بچه‌ها سر و صدا کردند، دعوا کردند، همدیگر را زدند، آن وقت شما چطور متوجه نشدی؟»

چون من روزه قضا داشتم شهید هم با من روزه‌های مستحبی در ماه شعبان و رجب می‌گرفت. باید بگویم آقامرتضی عاشق سیدالشهدا(ع) بود و روزهای عاشورا و تاسوعا تا ظهر لب به چیزی نمی‌زد و مثل اربابش هم بی‌سر شهید شد.

روز وداع چه لحظاتی بر شما گذشت؟

قبل از شهادت، همسرم آمد لباس‌هایش را عوض کرد و لباس بلوچی پوشید و رفت. موقع رفتن آقامرتضی خیلی صورتش نورانی شده بود. آمدم این حرف را بزنم ولی انگار دهانم قفل شده بود. با خود گفتم وقتی که از سر کار آمد به ایشان می‌گویم. همچنین موقع رفتن ایشان نه دلهره داشتم و نه اضطراب. برای مأموریت‌های دیگر شهید همیشه دلهره داشتم و با خودم می‌گفتم نکند که نیاید ولی برای این مأموریتش اصلاً دلهره‌ای نداشتم و خیلی خیلی آرام بودم.

خبر شهادت را چگونه دریافت کردید؟

خانم همکار همسرم در شهرک به من اطلاع داد و گفت: «همسرت تیر خورده است»، تا این جمله را شنیدم مطمئن شدم ایشان به شهادت رسیده است. در صورتی که آنها می‌گفتند به دلت بد راه نده و انکار می‌کردند.

شهید وصیتنامه‌ای هم داشت؟

شهید وصیتنامه مکتوب نداشت ولی آقامرتضی همیشه می‌گفت من داغ پدر و مادرم را نبینم که خیلی برایم سخت است. من به ایشان می‌گفتم: «آقا این چه حرفی است؟ همه پیر می‌شوند و یک روزی از این دنیا هجرت می‌کنند و می‌روند.» تازه فهمیدم که ایشان دوست داشت خودش زودتر از خانواده‌اش برود که داغ آنها را نبیند. یک‌بار شهید قبل از شهادتش به صورت شفاهی وصیت کرد و گفت اگر من شهید شدم مداح، فلانی (که یکی از همکارانش بود) را بیاورید. من به شوخی گفتم آقای منصوری که فامیلمان است را می‌آورم. روز تشییع جنازه شهید آن‌قدر داغ همسر سنگین بود که بنده به فکر مداح و... نبودم اما همان مداحی که همسرم گفته و وصیت کرده بود خودش آمد و مداحی کرد. روز دوم مراسم من یاد حرف همسرم افتادم. برادر شوهرم رفت دنبال آن مداح و فهمیدیم آن مداح (آقای حاجیان‌فر همکار مرتضی) خودش از قبل آمده و برای شهید مداحی کرده است.

یادکرد

عشق به جهاد و خدمت

در سیره سردار شهید سیدابراهیم کسائیان

فرمانده‌ای که لحظه‌ای راه خدا را فراموش نکرد

■ آرمان شریف

اگر بخواهیم لیستی از سرداران بزرگ دفاع مقدس تهیه کنیم به یک لیست بلندبالا خواهیم رسید که نام‌های بزرگی در آن به چشم خواهد خورد. سردار شهید سیدابراهیم کسائیان نیز یکی از اسامی خواهد بود که در طول دفاع مقدس بارها به نامش برمی‌خوریم و شرح رشادت‌هایش پیش چشمان‌مان می‌آید. اخلاص، توانمندی و شجاعت شهید کسائیان در حدی بود که ایشان را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان دفاع مقدس می‌شناسیم.

سیدابراهیم از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی نقش مهمی را در تأمین امنیت زادگاهش که یکی از شهرهای شمالی بود، برعهده گرفت. او یکی از مؤسسان کمیته انقلاب اسلامی و از مؤسسان بسیج و سپاه شهرستان سوادکوه بود و فعالیت‌های زیادی در این شهر داشت.

پس از آنکه جنگ تحمیلی شروع شد، سیدابراهیم تلاش بسیاری جهت رفتن به جبهه کرد، منتها به خاطر نقش مهمی که در پشت جبهه داشت با اعزامش موافقت نمی‌شد اما ابراهیم را یارای ماندن نبود و هر طور بود باید خودش را به جبهه می‌رساند. روح بلند سید برای رفتن به جبهه آرام نبود و به عنوان یک بسیجی گمنام، عازم جبهه‌های غرب شد و برای اولین بار به کردستان رفت و در پاوه و نوسود حضور داشت که در آنجا مجروح و در بیمارستان پاوه بستری شد.

سلحشوری و شجاعت سیدابراهیم، مورد توجه فرماندهان قرار گرفت و مجدداً از او خواستند به عضویت سپاه درآید و این بار او به عضویت سپاه لشکر حضرت رسول(ص) استان تهران درآمد و در کنار فرمانده رشیدش، حاج‌احمد متوسلیان و یار دیرینه و قهرمانش، شهید بزرگوار حاج‌ابراهیم همت به مبارزه علیه دشمن پرداخت. توانایی‌ها و شجاعت و ایمانش او را تا معاونت طرح و برنامه لشکر ۱۰ سیدالشهدا رسانده بود.

سیدابراهیم در بیشتر عملیات‌ها با مسئولیت فرمانده گردان یا محور، حضوری فعال و تلاشگر می‌یابد. در عملیات خیبر شجاعتی وصف‌ناشدنی از خود بروز می‌دهد. در عملیات والفجر مقدماتی، والفجر یک و والفجر ۴ توان بالای نظامی و مدیریت نظامی خود را به نمایش می‌گذارد و با رشادت تمام، به هدایت نیروها می‌پردازد. در مورد فعالیت‌های دوران دفاع مقدس ابراهیم، برادرش می‌گوید: «ابراهیم یک بار در راه نوسود به پاوه زخمی شد. گویا ضدانقلاب برای دستگیری ایشان کمین گذاشته بود چراکه او مسئول پایگاه بود اما پیشمرگان کرد او را از کمین نجات می‌دهند. مدتی در بیمارستان پاوه بستری بود. در عملیات والفجر مقدماتی یک نارنجک کنارش منفجر می‌شود که صورت و تنش پر از ترکش می‌شود. به خاطر این مجروحیت، مدتی در بیمارستان بستری شد.»

همرزمانش به یاد دارند که شهید همت چقدر از مجروحیت سید غمگین شد و با چه سرعتی خود را به او رساند تا او را به پشت خط انتقال دهد. برادرش درباره ارتباط سیدابراهیم با حاج‌ابراهیم همت می‌گوید: «زمزمه‌های عارفانه ابراهیم، انسان را به اوج می‌برد و خستگی را از تن آدم بیرون می‌کرد. تواضع و فروتنی ابراهیم در برابر فرمانده‌اش «حاج‌همت»، برایم جالب و مثال‌زدنی بود. نفوذ معنوی و روحی شهید همت بر همه رزمندگان اسلام جلوه‌ای خاص داشت...»

آوردگاه‌های والفجر مقدماتی، ۴ و ۸، بدر، خیبر و مُسلم ابن‌عقیل، از جمله میادین حضور ابراهیم به‌شمار می‌رود. ناگفته نماند او در عملیات خیبر و والفجر مقدماتی نیز مجروح و در بیمارستان تهران بستری شد. برادرش «جلیل» در این خصوص اذعان می‌دارد: «وقتی از این مسئله مطلع شدم، از اهواز به اصفهان رفتم. پدرم نیز همزمان از سوادکوه آمد و با هم به بیمارستان رفتیم. وقتی به آنجا رسیدیم، متوجه شدیم که جمعی از خانواده‌های شهدا برای دیدار از مجروحان به بیمارستان آمدند و با تک‌تک آنها دیدار می‌کنند. وقتی به برادرم سیدابراهیم رسیدند، از او خواستند خواسته‌اش را بگوید؛ او هم در جواب خانواده‌های شهدا گفت فقط سلام مرا به تمامی خانواده‌های شهدا برسانید.»

سیدابراهیم در ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ با حضور در عملیات کربلای ۵، در سمت مسئول محور لشکر ۱۰ سیدالشهدا در شلمچه، به خیل یاران شهیدش پیوست. شهید کسائیان، در بخشی از وصیتنامه‌اش به زیبایی تمام می‌گوید: «شیطان اگر بگذارد راه خدا را برویم، این راه آن‌قدر لذت‌بخش جلوه می‌دهد و مرده متحرک را زنده و پاک می‌کند. یک لحظه خالص در راه خدا بودن بیش از سال‌ها لذت دنیا ارزش دارد بخصوص موقعی که خون از بدن انسان جاری می‌شود، انسان احساس می‌کند که آسوده می‌شود و خدا از او راضی است و پدرم رضایت خدا چقدر خوب است.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۶۶

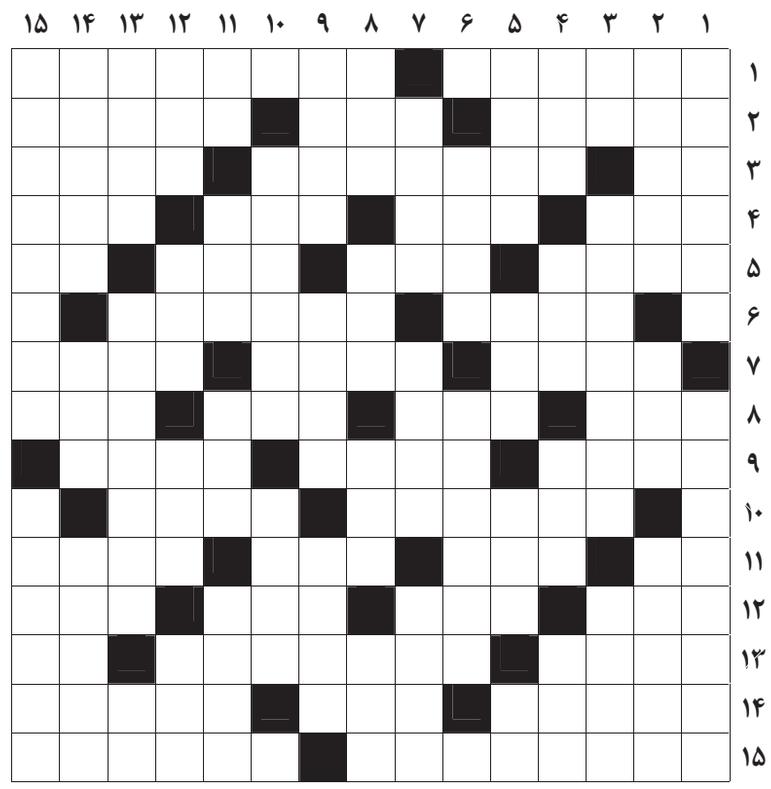

از راست به چپ

■ ۱-همکاری- شهر تاریخی ترکیه ■ ۲- سردار و سپهسالار- حجم هندسی- غذایی ساده ■ ۳- عید ویتنامی‌ها- ترکیب فارسی به معنی حواشی- از ورزش‌های گروهی ■ ۴- تنگی و فشار- پرچم- درخت انگور- مظهر چسبندگی ■ ۵- ضد تازه و نو- خوشبختی- مزه فلفل- راست ایستاده ■ ۶- ریش سفید ترک- شهر پالایشگاه ■ ۷- کاپیتان پیشین منچستر یونایتد- صدای بارش باران- دستگاه عیب‌یاب خودرو ■ ۸- از زیبایی‌های دریا- در غربت می‌زنند- باد- نوعی پخت برنج ■ ۹- رود کارها- سبز روشن- کتاب حضرت داود ■ ۱۰-اعلامیه‌ای که به طور مخفیانه توزیع می‌شود- از اصول دین ■ ۱۱-اندک- درس نخوانده- ظاهرسازی- بی فامیل ■ ۱۲- یک ساعت- هر چهارپای اهلی- رود روسیه- پسوند آلودگی ■ ۱۳-نگهبان- خیّر- رخسار ■ ۱۴-هر وسیله حمل و نقل- شهر نزدیک اردبیل- جانور درختزی استرالیایی ■ ۱۵-از اختراعات ادیسون- پزشک مخصوص بیمارستان

از بالا به پایین

■ ۱-استوار و مقاوم-بازاریابی ■ ۲-از داروهای گیاهی که اشتهاآور، تصفیه‌کننده خون، تب بر و برطرف‌کننده بیماری‌های پوستی است- ایتالیای باستان- استقراریافته ■ ۳- سرخ کمرنگ- فعالیت وجنبش و جوش زیاد- بلندمرتبه ■ ۴-از درختان جنگل‌های شمال- سیل- سود حرام- ولی ■ ۵- سریع‌ترین روش شنا- دیوار کاهگل- پارچه پشمی ضخیم- علامت جمع ■ ۶-نوعی کباب در کنار جگر، دل و قلوه- هویدا و آشکار ■ ۷-حشرات موذی- بوی خوش- بهشت ■ ۸- حاجت و مقصود- آتش- آبادی بزرگ- دشمنی ■ ۹-دعایی که عصر جمعه خوانده می‌شود- منسوب به بشر- سرگرد قدیم ■ ۱۰-بخت‌آزمایی- تیری که با کمان انداخته می‌شود ■ ۱۱-ضمیر اشاره- مقابل تیز و تند- گروه سیاسی- نمایان و آشکار ■ ۱۲-امیدش را در جنوب آفریقا بجویید- عدل و انصاف- هر چیز گستردنی- عقیده انتخاباتی ■ ۱۳-کوسه- سم سیگار- پیش شماره مخابراتی ■ ۱۴-نورد- ماده بیهوش کننده- تنها رود قابل کشتیرانی ایران ■ ۱۵-مجمع بزرگ نمایندگان افغانستان- کم کردن از مبلغ چک مدت‌دار و تبدیل آن به پول نقد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

					۳		۱	
		۷					۲	۵
۹	۱				۷			۶
۱	۸			۲			۷	
			۶				۹	
	۷							
۶						۲		
۲		۱	۹	۶		۸		
			۴			۶		

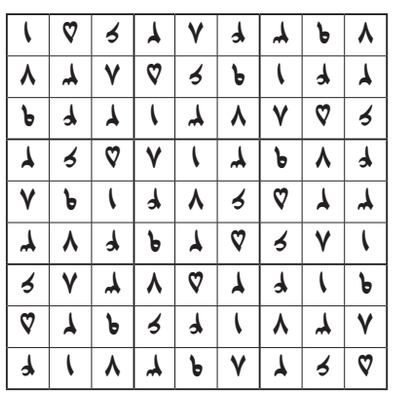

جدول کلمات متقاطع
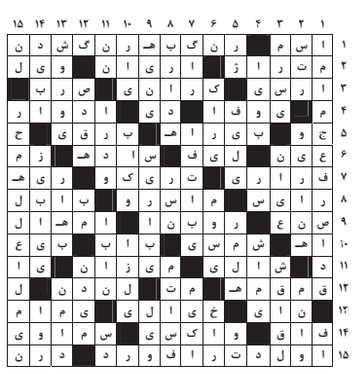
پاسخ جدول شماره ۶۰۶۵